



هویت اسلامی سخن گفته می شود، علاوه بر جامعه شناسی، باید «الهیات اسلامی جامعه» یا «الهیات اجتماعی اسلامی» داشت. بدون الهیات اجتماعی در اسلام نه می توان مبانی نظری تمدن اسلامی را درست کرد و نه می توان مسیر حرکتی مشخص را در چارچوب آیین اسلام ترسیم و تعیین کرد. از این رو، همان طور که هر تمدنی برخوردار از «الهیات» است، و برخوردار از «جامعه شناسی» است، هر تمدن دینی نیز برخوردار از «الهیات اجتماعی»، «الهیات جامعه»، و «الهیات فرهنگ» است.

اساساً آیا می توان انتظار داشت که از میراث متفکران اسلامی که درگیری روزمره کمتری داشته و اکثراً تحت تأثیر متافیزیک برای ساخت جامعه بودند استفاده کنیم؟ چرا که تمدن سازی مثل غرب چون درگیر نوعی الهیات سکولار بوده و به امور دنیوی بیشتر توجه داشته کار آسان تر بوده است.

اولاً دل مشغولی متافیزیکی جهان اسلام و اندیشمندان اسلامی چنان نبوده است که آن ها را نسبت به مسئله های روزمره غافل کند (در این باره ببینید بسیاری از علمایی که در عین تفکر فلسفی برخوردار از شخصیت فقهی، زعامت اجتماعی، و همین طور ابعاد عرفانی و سلوکی به طور همزمان بوده اند)، همان طور که تمدن سازی غرب هم همیشه

ادبیات ندارد، زبان دارد، ولی الفبا ندارد، عادات و رسوم دارد، ولی قانون ندارد، تاریخ دارد، علم تاریخ (historiography) ندارد، معرفت (knowledge) دارد، ولی معرفت شناسی (epistemology) ندارد، و جهان بینی (weltanschauung) دارد، ولی فلسفه ندارد و نهایتاً دین دارد، ولی الهیات (theology) ندارد. در این نگاه، دانش شرط لازم و فرهیختگی شرط کافی برای تمدن به حساب می آید. از این منظر، فرهیختگی شاخص اول تمدن است و شاخصی است که عینیت دارد و واقعی است. نکته دوم اینکه، از همین نظر، در میان این شاخص های مختلف، یک شاخص از همه بالاتر و برتر است و آن وجود جامعه شناسی (sociology) و نیز الهیات اجتماعی ((social theology در یک تمدن است. این کافی نیست که در یک جامعه زندگی کنیم و یا عضوی از اعضای یک گروه باشیم بی آنکه در مورد آن جامعه فکر (فکر علمی یا فکر الهیاتی) کنیم. آنچه در این باره اهمیت دارد و تمدن را متمایز از غیر تمدن می کند این است که انسان تمدنی در مورد معنای جامعه ای که در آن زندگی می کند فکری کند، در مورد تغییرات و ساختار آن جامعه می اندیشد و درباره طبیعت پیوند اجتماعی تأمل و فکر می کند.

این موضوع زمانی اهمیت مضاعف پیدا می کند که تمدن تمدنی دینی و اسلامی باشد. بی شک آنگاه که در مورد تمدن اسلامی با

و فرهنگی پرداخته، و سپس با نگرش انتقادی به آسیب های ایمانی و دینی فرهنگ بیرونی پرداخته و آنگاه در نهایت با پیشنهادات برخاسته از منابع الهیاتی، نه فقط درصد گشودن راه برای زندگی ایمانی برای مؤمنان برمی آید (حل معضل اندیشه دینی و زندگی دینی)، بلکه تلاش می کند به معضلات زندگی انسان غیرمؤمن نیز فکر کرده، به او نیز در تدبیر درست زندگی دنیوی یاری برساند. خلاصه آنکه الهیات معطوف به عمل الهیاتی تغییر دهنده است که با توجه به تجربیات انسانی واقعیات دنیوی را به خوبی می بیند و می شناسد، لیکن در توجه به واقعیات دنیوی ایمان خود را از دست نمی دهد، و بلکه تلاش می کند دنیای پیرامون خود را تغییر داده و آن را با انکار بر دین و دانش دینی متحول سازد.

اگر بپذیریم تمدن امر اجتماعی است آیا ضرورت دارد در برای ساخت تمدنی حتما سراغ الهیات اجتماعی برویم؟

شاید با طرح دو نکته بتوانم به این سؤال پاسخ بدهم. اول اینکه یکی از شاخص های هر تمدن «علمی بودن» عناصر و سازه های مختلف آن تمدن است. رابرت بریشت بدین شاخص اشاره می کند که جامعه غیر تمدنی هنر دارد، ولی زیبایی شناسی (aesthetics) ندارد، تکنیک دارد، لیکن علم (science) ندارد، ابزار و وسایل دارد، ولی تکنولوژی ندارد، افسانه دارد، ولی

تجربه تاریخی سکولاریسم در غرب به مسیحیان و یهودیان آموخته است که امکان زیست دینی در نهاد های اجتماعی سکولار و در اتمسفر عرفی و دنیوی تقریباً ناممکن است.